

در همه موقع ترجیح در این است که حرارت در خود انسان باشد و محتاج به حرارت خارجی نشود. حرارت خارجی بر فائده که انسان کاملاً می‌تواند از آن استفاده کند فقط متعلق باشه مستقیم شمس است.

هنگامی که هوای خارج سرد است بواسطه اثر آن هوا در روی جلد و اعضا ضرورت و احتیاج مبادله مواد زیاد می‌گردد انسان مجبور است برای نگهداری حرارت طبیعی درونی البسه گرم تقویدناپذیر استعمال کند تا حرارت جلد را روی بدن نگهدارد و مانع از فرار آن گردد.

بطور موقت حرارت درونی بدن را میتوان از خوردن غذا و مشروب گرم زیاد کرد و مشروبات الکلی نیز حرارت موقتی را تولید می‌نماید.

(بقیه دارد)

(حسینقلی)

(آثار ادبای هندوستان)

دوری از اسباب ما ومن بحق پیوستن است

قطره را از خود گستن دل بدریاستن است

هیچ سودائی بتر از زحمت افلاس نیست

دست قدرت چون تھی شد با گریبان دشمنست

نور ینش جمله صرف عیب پوشی کرده‌ایم
 شوخی نظاره ما تار چشم سوزن است
 بیش پای خویش از غفلت نمی‌بینم چو شمع
 گرچه بزم عالم از فیض نگاهم روشن است
 تا توان ز این انجمن فیض تماشا یافتن
 همچو شمع اجزای مارا بانگه پیوستن است
 نبض امکان را که دارد شورچندین اضطراب
 همچو تار ساز دردل هیچ و بر لب شیون است
 هیچکس سر بر نیاورد از گریبان عدم
 شمع این ویرانه در خاکستر خود روشن است
 حلقه گرداب غیر از پیشش امواج نیست
 عقده کاری که من دارم هجوم ناخن است
 چسبیت قد شعله غیر از سعی خاکستر شدن
 سال و ماه زندگانی مدت جان کندن است
 هیچکس از معنی مکتوب شوق آگاه نیست
 ورنه جای نامه پیش یار مارا خواندن است
 جنبش از جا بود مشکل که همچون یستون
 پای خواب آلود من سنگی گران در دامن است
 سوختم صد رنگ تا یک داغ راحت دیده‌ام
 بیکر افسرده ام خاکستر صد لخن است

جز تأمل نیست بیدل مانع شوق طلب
رشته این ره اگر دارد گره استادن است

(بیدل هندوستانی)

(اثر ادبی افغان)

بچین افتاد این آواره از روم

نکردد تاقیامت هیچ مفهوم
دل از رویش بدم زلف آویخت
اگر خطت نمی آمد نمی شد
دل را آب کن در آتش عشق
خط و خال ولبت گوید له در خلد
مگو آزاد بسیار از نکویان
ز سراندهن جز حرف موهوم
بچین افتاد این آواره از روم
بکس ماهیت حسن تو معلوم
اگر خواهی که آهن را کنی موم
شرابی هست ریحانی و مختوم
که من دل بایکی دارم در این بوم

(عشقش زما مضایقه خشک و تر نکرد)

یار از غرور حسن بخاکم گذر نکرد
آهی که گفته اند بخارا اثر کند
ما را رسیده است لب خشک و چشم تر
پروانه را که بیدگنهی شمع بزم سوخت
خود هم چنان بسوخته شبر اسحر نکرد
کس بالمش روایت لعل یمن نفت
آزاد گفت شرح مطول ز زلف یار
چون زان دهن نکفت و سخن مختصر نکرد
(آزاد کابلی معاون سفارت افغان)